

درینغا ازان فرّ و آئین و داد که بینم همی رفته زینسان بباد
 تو گوئی درین خاک بی پاسبان نه شه مانده نه مرز و نه مرزبان
 تو ای داد گستر جهان آفرین بر آرنده آسمان و زمین
 فروزان بما فرّ شاهدشهی بما باز گردان کلاه مهی
 بر انگیز یک مرد ایران نژاد توانا و بینادل و پاکزاد
 که با نیروی داد و مردانگی بهوش و بفرهنگ و فرزانگی
 کند زنده نام نیاکان ما چو مینو کند خاک ایران ما

ح. کاظم زاده ایران شهر

تدقیقات تاریخی

آذربایجان

در شماره پیش شرحی در باره آذربایجان و کتاب استاد مارکوارت آلمانی درج کرده بودیم اینک با کمال مسرت می بینیم که آقای میرزا محمود خان غنی زاده از فضلای ایران که قطعات ادبی ایشان بارها در مجله انتشار یافته مدتی است مشغول تدقیق و تتبع بوده به تالیف کتابی بنام «تاریخ آذربایجان» موفق شده اند. ما چند صفحه از آنرا ذیلاً درج میکنیم و امیدواریم که از همت فضلا و معارف پروران ایران، این کتابها بیزور طبع آراسته و تاریخ آذربایجان بهترین وجهی نوشته گردد.

ایران شهر

تاریخ آذربایجان^(۱)

ابو حنیفه احمد بن داود الدینوری متوفی در سال ۲۸۱ هجری که یکی از ائمه تاریخ و از جمله فحول این فن است در کتاب معروف خود موسوم به «اخبار الطوال» گوید:

(۱) مأخذهایی که در موقه تالیف این کتاب بدانها رجوع شده و میشود؛ از کتب تواریخ؛

.. انوشیروان مملکت خود را بچهار ربع قسمت کرده و در هر یکی از این ارباع یک نفر از معتمدین خود را بحکومت گماشت. اول آنها: خراسان و سجستان و کرمان. دوم: اصفهان و قم و جبل (۲) و آذربایجان و ارمنستان و کرمان. سوم: فارس و اهواز بحرین. چهارم: عراق تا حد مملکت روم. ولی در عهد هرمزد بن انوشیروان، پادشاه ترک از طرف مشرق بایران حمله برده و رسید تا بهرات. و پادشاه روم برای استرداد میافارقین و آمد و دارا و نصیین از طرف مغرب حرکت کرده و رسید تا به نصیین. و پادشاه خزر از طرف ارمنستان [شمال غربی ایران] هجوم کرده تا رسید به آذربایجان و آنجا را معرض غارت کرد، و قتیکه هرمزد این خبر یافت شروع کرد اولاً از قیصر روم و بالتیجه با او صلح کرده و شهرهائی را که پدرش از روم ضبط کرده بود باز پس داد، بعد از آنکه از کار قیصر فراغت یافت برگشت و بعمال خود در آذربایجان و ارمنستان نوشت و آنها را جمع کرده بر سر پادشاه خزر تاخت و او را از آذربایجان بیرون کرد.

نیز احمد بن عمر بن رسته که از ثقاة مورخین است در

تاریخ جهانگشای جوینی. تاریخ جهانگشای نادری. تاریخ الحکماء. تاریخ روضة الصفا. تاریخ خانی. تاریخ سلجوقیان، تاریخ ساسانیان. تاریخ سرجان ملکم. تاریخ شاه طهاسب. تاریخ طبری. تاریخ طبرستان و گیلان. تاریخ فیروز شاهی. تاریخ قدیم مشرق. تاریخ لسان الملك. تاریخ ملل مشرق. تاریخ گزیده. تاریخ وصاف و غیره و غیره. از مؤلفین قدیم:

البلاذری. البیرونی، المقدسی. ابن خرداذبه. ابن الفقیه. ابن مسکویه. الدینوری. ابن رسته. ابن قتیبه. یاقوت حموی. ابن خلدون. ابن بطوطه و غیره و غیره. از نویسندگان فرنگی:

اشپگل. ریتر. نولدکه. کرزن. مارکوارت و غیره و غیره. (۲) عراق عجم امروزیست که در متنهای قدیم جبل یا جبال مینوشتند و معنوی قسمت عمده ایست از ایالت «مد».

کتاب خود موسوم به «اعلاق النفیسه» که در تاریخ ۲۹۰ هجری تألیف یافته است در ضمن تعداد اقسام «ایران‌شهر» مینویسد که «ایران‌شهر دارای ایالات بزرگی است که هر يك از آنها شامل ولایاتی چند میباشند و از جمله ایالات است خراسان و سجستان و کرمان و فارس و اهواز و جبل و آذربایجان و ارمنستان و موصل و جزیره و شام و سورستان...» و بعد در ضمن تعداد مضافات هر يك از این ایالات که میرسد به آذربایجان گوید که: «از جمله شهرهای آذربایجان اردبیل است و مرند و باجروان و ورتان و مراغه و غیره و غیره».

مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف که در سال ۳۴۵ تألیف شده است گوید که: «فرس ملتی است حدود مملکت او از جبل و ماهات و غیره و آذربایجان تا برسد بلاد ارمنستان، و اران و بیلقان تا برسد بدر بند که باب الابواب باشد، و ری و طبرستان و مسقط و شابران و جرجان و ابوشهر که هرات و نیشابور و مرو و غیره از بلاد خراسان باشد و همچنین سجستان و کرمان و فارس و اهواز و آنچه امروزه از خاک عجم بدان متصل است، تمام اینها يك مملکت میباشند که پادشاه آنها و زبان آنها یکی است و احیاناً چیز مختصری در لغات باهم فرق دارند و گرنه اصل لغتشان یکی و حروفشان یکی و ترکیب حروفشان یکی است و تفاوتی که دارند در لهجه‌هاست مثل لهجه‌های پهلوی و دری و آذری و غیرها که همه از لغات فرس میباشند» و باز مسعودی در جای دیگر از همان کتاب گوید که: «پادشاهان اشکانی در زمستان بعراق اقامت داشتند و در تابستان به «شیر» (۳)

(۲) مرکز حکومت آذربایجان تا عهد خلفای عباسیه که امروز معروف به «نخت سلیمان» است. تفصیل آنرا رجوع کنید باصل این کتاب.

که یکی از بلاد آذربایجان است و در آنجا هنوز آثار شگفت انگیز از عمارات قدیمه و شکل‌های رنگارنگ و صور افلاک و ستارگان و آنچه در روی زمین از نباتات و حیوانات عجیبه در بر و بحر است باقیست و همچنین آتشگده‌ای بغایت بزرگ که در نزد ایرانیها بسیار محترم است و موسوم به «آذرخش» (۴) میباشد موجود است، آذر بفارسی یکی از نامهای آتش است و بخش بمعنی خوب، و پادشاهان ایران در اول تخت نشینی پیاده بزیارت آن آتشگده روند و نذرها بدانجا فرستند، و از ماهات و جبل (عراق عجم) اموال بسیار برسم تبرع بدانجا برند...» بعد از درج سه سند تاریخی فوق از جمله صدها اسناد مماثل آن که تیمنا و برای مزید اطلاع جویندگان حقایق مثل نمونه‌ای از نظر مطالعه کنندگان محترم میگذرانیم، در خصوص اصل تاریخ آذربایجان آنچه‌را که از متون قدیمه و تحریرات علما، و متخصصین مبحث تاریخ در این موضوع بدست آورده ایم ذیلاً می‌نگاریم.

از تاریخ قدیم آذربایجان آنچه متعلق بعهد پیش از ساسانیان است متأسفانه چیز بسیار کمی در دست مانده و خلاصه آنچه نکانده‌را از متن‌های قدیم دستگیر شده (۵) اینست که آذربایجان باتفاق مورخین در عهد سلطنت هخامنشیان يك قسمتی از ایالت بسیار وسیع «مد» که نویسندگان عرب در قدیم آنرا جبال یا جبل مینامیدند بوده و حتی بنا بعقیده جمعی از فضلاء فرنگی که مقرون بصحت هم میباشد يك قسمت عمده‌ای از ولایات جنوبی

(۴) این اسم در آثار مؤلفین قدیم با شکل مختلف ضبط شده و صحیح آن «آذربایجان» میباشد.
(۵) بجهت رعایت اختصار در این مقاله از ذکر ماخذها و غیره صرف نظر شده.

و جنوب شرقی آذربایجان در قدیم «مدی کوچک» نامیده می‌شده است. تا در عهد «دیادوک» ها که يك خانواده سلطنتی از خود «مد» بودند (۶) بعنوان مملکت «آتروپاتان» از حکومت ایران جدا شده و استقلال یافته است، و این تنها استقلالی است که در تاریخ آذربایجان دیده می‌شود و تا قرن سوم میلادی گاهی تابع حکومت ایران و گاهی نیمه مستقل و زمانی هم متمایل بحکومت ارمنستان بوده تا در تاریخ ۲۵۲ میلادی که شاپور حکومت ارمنی را بر انداخت آذربایجان نیز برای همیشه جزو شاهنشاهی ساسانی شد. ارباب تحقیق را عقیده اینست که همین اسم یعنی «آتروپاتان» از کلمه «آتروپاتس» می‌آید که اسم یکی از سرداران ایرانی و خود ساتراپ (۷) آذربایجان بوده و بعدها بخدمت اسکندر ماکدونی گذشت و در فوت اسکندر مدی شمال غربی را که همان مدی کوچک باشد بتصرف خود در آورد.

باتفاق مورخین، خاندان «آتروپاتس» تا اوایل تاریخ میلادی سلطنت «آتروپاتان» را داشتند و بنا بعقیده بعضی از آنها اردوان دوم که پیش مورخین فرنگی به «آرتابانوس» معروف بوده و در سال دهم میلادی بتخت پادشاهی ارمنستان نشسته و آنجا را ضمیمه «آتروپاتان» ساخت هم از سلسله «آتروپاتس» می‌باشد، و همین اردوان است که اردشیر او را مغلوب کرده و پس از فتح و تسخیر بلاد ارمنستان و «آتروپاتان» و موصل بطرف همدان و سایر حوالی

(۶) برای تفصیلات در خصوص این خانواده رجوع شود باصل کتاب.
 (۷) لقبی است که تنها به مرزبانان یعنی حکام آذربایجان داده می‌شد و اصل آن از عهد هخامنشی ها مانده و آنوقت بشکل «خشاتراپاوا» و «کشاتراپا» تلفظ می‌شده. و نیز در يك ناحیه‌ای از حدود هند که هم از طرف يك سلسله ایرانی الاصل اداره می‌شد بزرگ و امیر آنجا را «ماهاکشاتراپا» و «چهارتراپا» می‌گفتند که برور زمان «ساتراپ» شده است.

“مد” لشکر کشیده و آن حدود را هم بقبضه خود در آورد. ولی بواسطه سرپیچی برادر اردوان که بیرق خونین انتقام برادر خود را برافراشته و در غیاب اردشیر دم از یاغیگری میزد سلطه اردشیر در “آترپاتان” قوام و استحکامی نمیگرفت و بدین سبب بی آنکه خاتمه بجنگ در بین النهرین بدهد بطرف “آترپاتان” برگشت و بعد از تمشیت امور آنجا مجبور شد که مجدداً قشون بارمنستان بفرستد ولی ارمنی‌ها و مدیها که بارمنستان گریخته بودند با کمال خوبی از او جلوگیری کردند.

در آثار نویسندگان قدیم ارمنی کلمه “آترپاتان” بشکل “آترپاتاگان” ضبط شده و در حدود قرن سوم میلادی آنرا “آذورباذگان” گفته و مینوشتند، ولی در قرن چهارم میلادی شکل عامیانه “آذورباگان” را یافته که همین صورت در قرن پنجم از طرف مؤلفین سوریه بشکل “آذوربایگان” نوشته شده است که از آنجا شکل یونانی آن “آذربایگان” و شکل عربی آن “آذربایجان” در می‌آید، ولی در خود ایران از حدود قرن هفتم میلادی تا زمان انقراض سلطنت ساسانیه همان “آذرباذگان” نامفهوم می‌شده است و به پهلوی “آترپاتاگان” مینوشته‌اند.

بزرگترین مساحت سطحی آذربایجان که در اعصار مختلفه همیشه تغیر و تبدیل یافته در عهد امیر “آرتاباتسان” دوپست و پست سال قبل از میلاد بوده است، این امیر مملکت خود را تا حوانی دریای سیاه توسعه داده و کنار “فاریس” تا برسد به “کولشس” بتصرف خود در آورد ولی بعد از مدتی در جنگ با “آنتیوخوس” بزرگ که یکی از خلفای اسکندر در شامات و سوریه و بانی شهر انطاکیه است در ضمن عقد صلح مجبور شد که

شمال رودخانه ارس را که خود يك ایالت بزرگی بود با پایتخت آن «آرماویر» تخلیه کرده و بتصرف «آتیوخوس» بدهد لیکن بعد از چندی که دوباره قدرت و قوت یافت ولایات «کاسپی‌آنه» (۸) و «فاونیتس» (۹) و «پازورپدان» (۱۰) را از مدها گرفته و ضمیمه «آترپاتان» ساخت.

در مناسبات «پارت»‌ها با ارمنستان، آذربایجان موقع بغایت مبهمی داشت و اغلب اوقات باتفاق پارتها و دوش بدوش با آنها بر ضد ارمنستان جنگیده و بعد از فوت «آرتاواسداس» پادشاه ارمنستان «تیکران» جانشین او که در نود و چهار سال قبل از میلاد حکومت یافت برای تاوان تخت نشینی خود مجبور شد هفتاد جلگه از خاک ارمنستان به پارتها پیشکش نماید و چون ارمنستان در هیچ نقطه با پارتها بلا واسطه هم حدود نبود تمامی این هفتاد جلگه بخاک آذربایجان ملحق شد و اغلب اینها قطعاتی بودند که مدتی قبل «آرتاکسیاس» از «آترپاتان» ضبط کرده بود ولی همین «تیکران» که در تاریخهای ارمنی «تیکران بزرگ» معروف است همان قطعات را بعلاوه ولایت «واسپوراکان» واقع در طرف شرقی دریاچه وان از آذربایجان دو باره پس گرفت.

(۸) کاسپی‌آنه، اسم ایالت «پایتاکاران» ارمنی است که در طرف شرقی «اوتی» و شمال رود ارس واقع بوده و تا بحر خزر امتداد داشت و آنچه از متون عربی دستگیر میشود همان «یلقان» است که قسمتی از قطعات قفقاز حالیه باشد و شامل دوازده ولایت بوده است.

(۹) فاونیتس، ولایت «آپاونیک» است از مضافات «تاروبران» که در طرف غربی دریاچه وان واقع بوده و نهر «آزکانی» که فرات جنوبی باشد از وسط آن جاری است.

(۱۰) پازورپدان، چنانکه مؤلفین فرنگی مینویسند همان «پازوپوراگان» و «واسپوراکان» است در طرف شرقی دریاچه وان که عبارت از «باشقلمه» و انصفحات باشد.

باز بعد از مدتی در شمال شرقی "آذربایجان" بواسطه الحاق ایالت "پایتاکاران" که شامل دوازده ولایت بود و وسعتی حاصل شد، و آنوقت خاک آذربایجان از قراریکه این خرداذبه (۱۱) توضیح میکنند جنوباً ممتد میشد تا "سیسر" یعنی شهر سینه امروزی که آن اوقات پایتخت "آردیلان" بود همین جا حدود آذربایجان و همدان و دینور (ماه) بهم متصل میشدند و رستاق "مایاهاگ" (۱۲) از مضافات دینور هم در آن نزدیکی واقع بود، و شمال شرقی آذربایجان منتهی میشود تا "ورثان" که در کتب ارمنی آنجا را "وارداناکرت" مینویسند و آن واقع بود در ساحل شمالی رود ارس بالاتر از نقطه انصباب آن برود کر.

ابن الفقه در کتب البلدان حدود آذربایجان را از قرار ذیل ضبط کرده و گوید حدود آذربایجان از برذعه (۱۳) تا حد زنجان است و از شهرهای اینجاست برگری و سلماس و موقان و خوی و ورثان و بیلقان و مراغه و نریز و تبریز، و حد دومش از طرف مشرق متصل است ببلاد دیلم و طرم و گیلان و آاز شهرهای آنجاست برزه و سابرخاست و خونج و میانج و مرند و خوی و کولسرد و برزند که از اینجا یعنی برزند تا ورثان که آخر خاک آذربایجان است دوازده فرسخ میباشد، و همچنین از شهرهای آذربایجان است جنزه و جابروان و ارمیه شهر زردشت و شیر که آتشگده آذرگشس (۱۴) در آنجاست و این

(۱۱) ابو بکر احمد بن محمد الهمدانی .

(۱۲) در کتب عربی این کلمه بشکل «مایهرج» ضبط شده است .

(۱۳) برذعه یا بردع یکی از شهرهای قفقاز است که بقول حمد الله مستوفی صاحب

تاریخ گزیده بنای آنشهر از اسکندر ماکدونی است .

(۱۴) جمعیتش «آذرگشسب» است .

آتشگده‌ها قدر و منزلت بزرگی در نزد پارسیان است و همچنین رستاق سلق و رستاق سندبایا و بد و رستاق ماینهرج و رستاق‌های ارم و ازین سمت ورتان آخر حد آذربایجان است.

ابن خردادبه در کتاب خود موسوم به «المسالک و الممالک» [ص ۱۱۹] گوید که «شهرها و رستاق آذربایجان عبارت است از مراغه و میانج و اردبیل و ورتان و سیسر و برزه و سابرخاست و تبریز که بنایش از محمد بن الرواد الازدی است و مرند که بنایش از ابن البعیث است و خوی و کولسره و موقان و برزند و جنزه که شهر پرویز باشد و جابروان و نریز که علی بن مر آنرا بنا کرده و ارمیه شهر زردشت و سلماس و شیز که آنجا آتشگده آذربایجان (۱۵) است و او را قدر و منزلت بزرگی پیش آتشپرستان می‌باشد بطوریکه پادشاهانشان وقتی که بسطنت میرسند باید از مداین پایاده زیارت آنجا روند و با جروان و رستاق سلق و رستاق سندبایا و بد و رستاق ارم و بلوانکرج و رستاق سراقه و دسکیاور و رستاق ماینهرج و غیره...»

خرابه های مداین

مقدمه بقلم فاضل عثمانی رضا توفیق فیلسوف

بقیه از شماره پیش.

این ادیب محترم یکی ازین یتیمان سرگشته وطن است که در آغوش شفقت عثمانی تربیت یافته است و از آنجا که اصلاً ایرانی و یکی از ادبای صاحب ذکاوت و نادر ایران است اشتغالات ادبی او درین خاک (عثمانی) به طبع شاعرانه وی که در فطرت ملت ایران